

نگاهی بروزگاران گذشته ایران

و پیشگویی « بهمن یشت » از فتنه منول

۱- نگاهی بروزگار گذشته ایران

در سال بیست و یکم هجری جنگجویان عرب لشکریان ایرانرا شکست داده بنهاوند در آمدند و به پیروزی خویش فتح الفتوح نام نهادند. براسی در این روز کاخ تمدن هزار و دویست ساله ایران که در پانصد و شصت سال پیش از مسیح از گوشش کوروش هخامنشی بر افراشته شده بود فروریخت .

شاهنشاه جوان ، یزد گرد سوم به امید بدست آوردن تاج و تخت خسروی چهار صد ساله ساسانیان در هنگام ده سال سراسیمه گرد کشور نیاکان خویش همگشت . آتش کهن را که از روزگاران باستان بجامانده بود از شهر ری بر گرفت و بدور ترین پرگنه (ایالت) ایران بمر و در آتشگده ای فرو نهاد و خود نیز نزدیک بیک سال در مرو بسر برد تا پای تا زیان بان سامان رسید و آسیابانی روز شهر یار گریزان و هر اسان را بی پایان رسانید .

از این روز پس ، خاک ایران ، از آن فرزندان پابرمنه جزیره العرب گردید . خلیفه فرمانفرمای کشور ساسانیان و والیانش جانشینان مرزبانان شدند . گرچه در سال ۳۳۱ پیش از مسیح ، ایران نیز دستبرد اسکندر ملعون گردید ولی فرقیکه میان کشور گشای یونانی و خلیفه بود اینست که یونانیان خواستند ایرانرا در زیر فرمان خویش آورند و عربها به نا بود ساختن آن کوشیدند . چون ایران بزرگ و بر جمعیت

بود و تمدنش پایه استواری داشت عربهای وحشی به بر انداختن فوری آن اساس قوی بنیان دسترس نشدند. قسمت غربی خاک ساسانیان بواسطه همسایگی و نزدیکی به اقوام سامی زودترن زیر بار فشار دزد داد. ایالتهای دیگر بویژه گیلان و مازندران بیش از بیش خود داری نمودند.. طبرستان در مدت صد سال دیگر با دین قدیم زرتشتی و خط مخصوص ایران «پهلوی» پای بر جای ماند. مرگ یزدگرد سوم مبداء تاریخ سال آن سامان گردید. هنوز سکه شاهان اسپهبد که شهریاران طبرستان بودند بخط پهلوی موجود است. گرچه از برای ملت شکست دیده بسیار دشوار و ناگوار بود که دست از رسوم دیرین خود بر دارد و بدین و آئین نیاکان بدرود گوید، پارسی بهلد و تازی بگزینند. بویژه قومیکه فر و بزرگی خود را بخوبی یاد داشت و کاخهای فروریخته آنروز آبادی روزهای پیشین را نشان میداد اما بحکم مغلوبیت، آداب عرب کم کم سراسر مملکت را فرا گرفت، از هر گوشه و کنار که آواز خود سری بر خاست افواج عرب بان سوی شتافتند. بناچار سرکشان، فرمانبرداران امر و نهی آنان شدند.

خط پهلوی از دست رفت، زبان عرب مخصوص طبقه عالی مملکت گردید پی در پی کلمات تازی لغتهای دری را نسخ مینمود. پارسی فقط در طبقه پست و دهاتیان بجا ماند و از هر حیث، ایران یکی از ایالتهای خلیفه گردید چون عربها جز از غارت و یغما از کار دیگری سر رشته و اطلاعی نداشتند، زمینها ویران، کشت و زرع نابود و کاربها خشک شدند. در یوزگی و بیچارگی خاک توانگر ایرانرا فرا گرفت و در مدت خلافت اموی که تا سال ۱۳۲ طول کشید و چندین سال نیز در

زمان اولین خلفای بنی عباس جز از زد و خورد ها که در گوشه و کنار
 ضدّ عربها روی میداد دیگر هیچ خبری از ایران نداریم .
 در هنگام بیشتر از دویست سال ، ایرانیان گرفتار رنج و شکنج و
 دچاز فشار و آزار بودند . این دو قرن را سیاه ترین روزگار تاریخی ما
 میتوان نامید . کالبد مرده و بیجان ایران زبون و خموش افتاده ، نام
 و ننگ پارینه بتدریج بوادی فراموشی فرو میرفت . تا آنکه پس از در
 گذشتن هارون الرشید لرزه به بنیان خلافت عباسی افتاد کم کم سستی و
 پستی ، خلفاء بغداد را فرا گرفت اقتدار آنان روی بکوتاهی و کاستی
 نهاد و آتش خودۀ ایران که پس از چیره شدن عربها قرنها در زیر
 خاکستر خواری پنهان بود و از بیم و ترس ، زبانه کشیدن نمیتوانست زنده
 و فروزان سر بدر کرد . از گوشه و کنار ، از لوح سینه هائیکه هنوز
 نقش داستان کشور ستانی و دلیری ایرانیان باستان یکسره حو نشده بود
 آواز و خروش سر کشی بلند گردید . از همان سر زمینهاییکه سر
 چشمۀ داستان یلان و ناموران و میدان کارزار شاهنامه فردوسی است
 راد مردان چندی از پای برخاسته و برای رهانیدن مرز و بوم نیاکان
 نامدار خویش از چنکال ستم و بیداد تازیان پای به پهنه ستیزه و
 نبرد گذاردند . نخستین مرد آزاده این بیگار رستکاری یعقوب پسر لیث
 صفار است که در سال دویست و پنجاه و سه در سیستان ضدّ خلیفه
 معتمد پرچم طغیان بر افراشت و دست گستاخ حکام عرب را از ایالتهای
 خراسان و کرمان و فارس و خوزستان و طبرستان کوتاه نمود گرچه
 دولت صفاریان مانند ستاره بامدادان مستعجل بود و پس از چهل سال
 سپری گردید اما این ستاره کم عمر را خورشید جهان آرائی در پی بود

که با اسماعیل سر سلسله سامانیان از ماوراء النهر در خشیدن آغاز نمود
سر زمین بخارا و ترکستان و خراسان و سیستان و طبرستان و گرگان
وری را از پرتو خویش بیار است.

از ظهور رایت سامانی که خویشان از خاندان ساسانی خواندندی
کارها سرو سامانی گرفت، دل‌های پرمرده سروری یافتند. بکالبد افسرده
کشور توانائی پدیدار گشت. در روزگاران این دو خاندان آریان‌تراد،
ایران کهن دگر باره چشمی باز نمود، آب‌های رفته بجوی باز آمد. نخست
شهریاران صفاری و سامانی برنده نمودن زبان فارسی همت گماشتند.
پس از آنکه نزدیک بدویست و پنجاه سال باین زبان چیزی نوشته نشده
بود و زبان فرو مایگان می‌شمردندش، از پرتو کوشش آنان گروهی از
سخن سرایان نامی بسرکار آمد که منوچهری از آنان نام برده گوید:
از حکیمان خراسان کوشید و رودکی بو شکور بلخی و بوالفتح بستی هکندی
بوالعلاء بوالعباس و بوسلیک و بوالمنزل آنکه آمد از نواج و آنکه آمد از هری
فیروز مشرقی، محمد بن موسی فرالاوی، ابوالمؤید بلخی و معروفترین
آنان رودکی و دقیقی از بلبلان خوش نوای گلستان صفاری و سامانی اند
مقصود در اینجا بر شمردن نام دانشمندان آن زمانه نیست. شماره آنان
بیش از فراخور و گنجایش این مقاله است. اگر نظری بتاریخ ادبیات
فارسی اندازیم خواهیم دید که پنخس بزرگی از آن از این دو فرخنده عهد
بر خاسته است.

کتاب الابنیه عن حقایق الادویه (۱) تألیف ابو منصور موفق بن

(۱) کتابت در خواص ادویه بفارسی مؤلف آن معاصر دقیقی است. در زمان
سلطنت منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی در حدود ۳۶۰ تألیف شده نسخه‌ای
از آن بخط شاعر معروف اسدی طوسی در کتابخانه وینه موجود است و در آنجا
نچاپ رسیده.

علی الهروی و تفسیر محمد بن جریر طبری که بفرمان منصور بن نوح سامانی بفارسی ترجمه شد و تاریخ طبری که بفرمان همین پادشاه، بلعمی و زیروی از عربی بفارسی برگردانید و کتاب «البارع المدخل فی احکام النجوم و الطوالع تألیف حسن بن علی معروف به ابو نصر منجم قمی (۱) نیز یادگار زمان سامانیان است. این چهار کتاب منشور قدیم فارسی بهترین گواه شیرینی و سادگی فارسی آن دوران است.

گرچه از شعراء صفاریان و سامانیان... گذشته از رودکی و دقیقی که قسمت کمی از اشعار آنان بجامانده است... فقط نامی بمانده است و از برخی از آنان، نورالدین محمد عوفی در تذکره لباب الالباب که در حدود ۶۱۷ تألیف شده و قدیمترین تذکره فارسی است چند قطعه یاد کرده است ولی این دانشمندان از بزرگان و استادان آن روزگاران بوده اند و بی شک هر یک را دیوانی بوده است که لطافات قرون بعد آن آثار را از میان برد. گفتار آنان سرمشق دانشپوران و هنرگستران زمان غزنویان و سلجوقیان گردید.

براستی غزنویان ترک نژاد بتقلید سامانیان از شاعران دلجوئی مینمودند و نوازش میکردند. نهال ادبی که باغبانان سخن پرور در روزگار سامانیان، در بوستان نوآباد ایران نشاندهند در زمان غزنویان تناور و برومند گردید. ابوالقاسم فردوسی که از بزرگان شعراء رزمی دنیا بشمار و مایه سرافرازی ایرانیان است همان شهنامه ای را بانجام رسانید که دست سرگ، شاعر بزرگ زرتشتی دقیقی را در عهد سامانیان مجال بیابان

(۱) نسخه خطی این کتاب در کتابخانه های بزرگ اروپا موجود است. ظاهراً

تاریخ انشاء این کتاب در ۳۶۷ هجری میباشد.

رساندن آن نداده بود، گذشته از آنکه خود فردوسی از فرزندان دوره سامانی است. شاهنامه منثور ابو منصور طوسی نیز که منشاء شاهنامه منظوم است در زمان سامانیان ظاهراً بدست‌یاری چند تن از زرتشتیان گردآوری شده است.

آری دوره سامانیان را بگردن ما و دیگران حق بزرگی است چه در این خجسته و همایون عهد، مردان بزرگی مانند محمد بن زکریا رازی و ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی بوجود آمدند که جهانی از دانش و هنر آنان بهره مند گردید. اما با هزاران درد و دریغ که هنوز ویرانیهای چند صدساله عربها آباد نشده بود که تند بادی از سوی مشرق وزیدن گرفت و دگر باره خورشید فروزان ایران را در پس ابر تیره پنهان نمود. این تند باد عبارت از استیلای مغول بود.

۲ - فتنه مغول و پیشگویی بهمن یشت از آن

پس از صد سال فرّ و فیروزی تاج و تخت سامانیان و از گون گردید. رشته کار کشور از دست برفت، پریشانی و آشفتگی روی نمود. دشمنان دیرینه از کینگاه سربدر کردند. ایران، گاه تکاپوی بیگانگان و ترکان گردید. گروهی با سم غزنوی و دسته بنام سلجوقی هریک بنوبت خویش به ایزان تاختند. پس از سپری شدن روزگار سامانیان تا امروز دیگر ایرانی نژادی بتاج شهر یاری ایران نرسید مگر کریمخان زند که از دودمان کرد و ایرانی نژاد بود چندی در گوشه‌ای نام نیکی از خود گذاشت و در گذشت. کشور سامانیان دستبرد هم‌نژادان همان کسانی شد که در هنگام

خسروی چهار صد ساله ساسانیان در تاریخ آنعهد غالباً از آنان یاسم هیتال (۱) ذکر کرده اند. بسا در زمان ساسانیان هیتالها بخاک ایران هجوم آوردند ولی پادشاهان توانای ساسانی همواره دست رد بسینه آنان گذاردند دیوار معروف « دربند » که عربها باب‌الابواب گفتندش در داغستان هنوز یادآور هجوم این غارتگران است. انوشروان برای بستن راه ترکها این دیوار را که مانند سد یا جوج و ماجوج پدرش قباد فرمان ساختن داده بود بدرازی هفت فرسنگ از کنار دریای خزر تا بنسرکوه برپا نمود. بویژه در انجام فرمانروائی ساسانیان شکست یافتن هیتال از سردار بزرگ ایران بهرام چوین معروفست. هیتالها که از نژاد قوم هون (۲) بوده و دولت روم نیز چندین بار گرفتار آن بلا گردید و غزنوی و سلجوقی و همه کسانی که پس از سامانیان در ایران تاخت و تاز نمودند و بسطنت رسیدند، و آمدند و رفتند و هستند غیر از صفویان که عرب نژاد بودند همه آنان از یک دوده و تخمه بوده و از بومیان ترکستان و مغولستان بشماراند.

سخت رین آسیبی که در مدّت زندگانی تاریخی ایران بسر زمین ما وارد شده همان فتنه مغولست که در سال ششصد و پانزده هجری متوجه ایران گردید. این گزند باندازه سخت و بزرگ بود که در میدان شقاوت گوی سبقت از تازیان ربود و ایرانیان بلیّه سال بیست و یکم هجری را از یاد دادند. آری سوزنی باید کز پای برآرد خاری. درین سال اردوی چنگیز خونریز مانند سیل بنیان کن از سوی شرق سرا زیر شد. آنچه را

(۱) هیتال، قومیست از نژاد مغول که مورخین عرب آنرا هیاطله ذکر کرده و ذر زبانهای فرنگی بنام Hephthalite معروفست. در فردوسی لفظ هیتال بارها ذکر شده است.

(۲) Hunn

که حملهٔ عربها نتوانست یکسره نابود کند و بآنچه که در مدّت سلطنت صفّاری و سامانی دوباره جانی دمیده شده بود در یورش چنگیز نیست و نابود گردید. گوئیا این جانوران درنده از چراگاهها و یورتهای خویش برای نابود ساختن جنس بشر کوچ کرده بودند چه این غولان مغولستان را جز کشتن و سوختن آرزوی دیگری در دل نبود. بهر شهریکه اردوی چنگیز یورش برد هزارها زن و مرد و خورد و بزرگ و پیر و برنا بخاک و خون افتادند، همهٔ آبادیها را ویران نمودند آنچه را که نتوانستند بچپاول برند بدم آتش سوزان دادند. سرا سر ایران با خاک هموار و یکسان گردید. در انجام چپاول و کشتار مغولها اهریمن دیگری نامزد به تیمور گورگان معروف به تار ولی از همان تختهٔ چنگیز خونخوار گرچه لنگ ولی دوان دوان و شتابان دست غارت بسوی باقیماندهٔ خاک ما بگشود. تا قرن دهم هجری، وطن ما در پیچ و تاب شکنجهٔ جانفرسای دشمنان شرقی بود و از آپس دیگر نتوانست سری بلند کند و یکسره قوای مادی و معنوی وی از دست رفت.

اینک در انجام داستان روزگاران گذشتهٔ ایران برای روشن نمودن معنی پیشگوئی بهمن یشت و نشان دادن ارزش آن باید بگوئیم که بخصوصه در تاخت و تاز مغولها بآئین زرتشتی گزند فراوان رسید. بخش بزرگی از نامه‌های آن آئین مانند کتابهای دیگر پهلوی و فارسی از میان رفت و بیروان کینش باستان بیش از بیش از آثار دینی خویش محروم شدند. در گیرو دار مغول از دایرهٔ جمعیت آنان بسیار بکاست.

این پیشگوئی از قطعهٔ بجا ماندهٔ یکی از نامه‌های زرتشتیان استخراج شده است که نامزد است به بهمن یشت. یشت با « یسنا » که نام نخستین

بهره اوستاست یکیست. اینرا در زبان پهلوی بزشن و پارسیان ایزشنه گویند و معنی آن نیاز و مزد (قربانی و فدا) ست. بهمن یکی از شش مهین فرشتگان اوستاست که آنان را آماشاسپندان گویند.

پارسیان را عقیده بر اینست که در زمان گذشته هر یک از آماشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است که مانند سایر جزوه های اوستا از دست رفته است. اکنون در اوستای باقیمانده در میان بیست و یک یشت، یشت سوم و چهارم مخصوص آماشاسپند اردی بهشت و آماشاسپند خورداد است. از وجود بهمن یشت میتوان گفت که عقیده مذکور پارسیان درست است و آماشاسپندان دیگر نیز مانند شهریور و سفندارمذ و امرداد دارای نیایش اولیه ای بوده اند. بهمن یشت تقریباً دارای چهار هزار و دویست کلمه است. تاریخ انشاء آن را باید با تاریخ دو کتاب مذهبی معروف دیگر "بندھشن و مینوخرد" در قرن اول هجری فوراً پس از استیلای عرب دانست. این کتابهای پهلوی گرچه نسبتاً متأخر هستند ولی از روی اسناد بسیار قدیمیتری آنها را گردآوری کرده اند. بهمن یشت نیز در نسخه های خطی قدیم با بندھشن در یکجلد نوشته شده است. موضوع این جزوه خوردیکرشته از پیشگوئیهایی میباشد که اهورا مزدا (۱) به وختشور (۲) زرتشت خبر میدهد یکی ازین پیشگوئیهایی بخوبی یادآور فتنه مغولست که در ششصد سال پس از انشاء بهمن یشت واقع شده است و نیز اهورا مزدا پس از سپری شدن فاجعه بزرگ موعود، اشو (۳) زرتشت را به از پی در رسیدن یک روزگار خوش و خرمی مژده میدهد.

(۱) نام خدا ست (۲) بمعنی پیغمبر (۳) بمعنی حضرت

اینک آن پیشگوئی (۱): آهوارا مزدا میگوید:

«ای اشوزرتشت چون هزاره تو بیایان رسد ناگزیر نشان آن در رسیدن روزگار زشتی است که صد گونه و هزار گونه دیوها باموهای آویخته از نژاد خشم و کین از سوی خاور زمین (شرق) بتازند و ایرانشهر را ویران کنند. کشور و خواسته و آزادگی و دارائی و آئین و راستی و آسایش و پناه و شادمانی را بسوزانند و پایمال سازند. کیش اهورا مزدا پرستان و آتش بهرام (۲) را نابود کنند و چندی با بیداد و ستم فرمانروا شوند»

آری آنچه بهمن یشت پیشگوئی کرد روی داد. از دیوهای تیره نژاد مغولی چنان گزندی بایران رسید که اگر تا روز رستا خیزم سری بلند نکند و بهوش نیاید جای شگفتی نیست. ولی:

مبازیم امید و کوشیم هان که یستی نماند بکس جاودان
خوشی درگذشت و بدی بگذرد زمانه بسی رنگ رنگ آورد
همه نیکنامی بیار آوریم نژادی زایران بکار آوریم
ببندیم دیو و ددان رابه بنید شود خرم و شاد خاک نژند
زسر گیرد ایران مازندگی برون آید از ننگ و شرمندگی

(۱) در باره بهمن یشت رجوع شود بکتابهای ذیل:

1. Fr. Spiegel, Traditionelle Literatur der Parseen. 2. Grundriss der iranischen Philologie vol. II 3. West, Bahman Jasht.

(۲) آتش بهرام یکی از پنج قسم آتشی است که در اوستا در فرگرد (فصل ۱۰) نهم و نندیداد از آن سخن رفته است در ادبیات پارسیان متاخرین از جمله در روایت در خصوص آتش بهرام چنین آمده است: هر جای که بهدینان نشینند باید که آتش ورهرام « بهرام » اندر آن شهرو جایگاه باشد چه آتش ورهرام همچون یاسبانیست که آن جایگاه را از همه آفتها و بلاها نگاه میدارد.

همی وارهد کشور باستان زاهریمنان و ز بیگانگان
 اهورا، تو، ای کردگار سترگ فرستنده زرتشت بزرگ
 تو، ای آفریننده ماه و مهر خداوند خاک جهان و سپهر
 ببخشا خدایا به ایرانیان بگیر از مهی دست افتادگان
 بما بخشش از سزاوار نیست به ایران سزد کو گنهگار نیست
 خدایا ازینخاک دیده مگیر ببخشا به ایران فرتوت و پیر (۱)
 برلین - پورداد



مهستی گنجوی شاعره ایرانی

مقاله ذیل از قلم ادیب و فاضل محقق آقای رشید یاسمی است که اغلب خوانندگان مجله آثار قلمی ایشان را در جراید مهم مرکز مانند ایران، نو بهار، ارمنان و غیره خوانده و از کنفرانسهای ایشان راجع بموضوعهای مهم ادبی و تاریخی بهره مند شده اند. ایران ما بوجود اینگونه ادبای با فضل خیلی محتاجست. ایرانشهر

در شماره های ۱ و ۸ ایرانشهر رباعیاتی ازین شاعره درج بود و شرح حال و اشعار او را از خوانندگان خواستار شده بودید.

اگرچه رباعیات این زن باذوق شیرین سخن دارای سبک و طعم مخصوص هستند و با رباعیات دیگران بسهولت مشتبّه نمی شوند ولی تمام رباعیاتی را هم که بنام او می بینیم نمیتوان بی تحقیق ازوی دانست زیرا که حس تقلیدی که در شعرای متوسطین ما شعله ور بوده است آنها را وا داشته است که حتی از این زن نیز تقلید کنند و رباعیاتی بسبک او

(۱) این چند فرد از امشاسپند نامه دیوان نویسنده مقاله است که بعدها چاپ خواهد شد.